

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2538

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکمت و ثنا مر خداے را کہ پروردگار ہمہ عالم است و درود و سلام بر سرور ما
محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ خاتم پیغمبران است و برآل او و اصحاب او اجمعین -
• اما بعد سیگوید فقیر کہ حاجتمند است بر رحمت خداے بزرگ - احمد معروف
بہ ولی اللہ بن عبد الرحمن نیکی کند خداے بر تر بجال ایشان - گواہی آم
خداے بر تر را و ہمہ آنان را کہ حاضر اند از فرشتگان و جن و انس کہ من از
تہ دل اعتقاد آن دارم کہ عالم را آفریدگاری است فہم کہ ہمیشہ بودہ و ہمیشہ
خواہد بود - وجود او واجب است و عدم او ممکن - و او بزرگ بر تر است و ہمہ
صفتہای کمال موصوف است - پاک است از داغہای نقص و زوال و
خالق جملہ مخلوقات است - عالم جمیع معلومات - قادر بر جمیع ممکنات بقصد

آفریننده جمیع کائنات زنده است و بیننده است - مثل او و حریف او و انباز
 او و همتای او کسی نیست و در وجود او کسی یا او شریک نیست و نه در استحقاق
 عبادت و نه در خلق و تدبیر - پس کسی استحقاق عبادت یعنی استحقاق انتهای تعظیم ندارد
 مگر او - کسی نیست که بیض را شفا بخشد کسی نیست که کسی را روزی دهد - کسی نیست که رحمت کسی دور
 کند مگر او بدین طور که بگوید چیزی را که شو پس شود - نه بمعنی به سبب ظاهری عادی چنانکه گویند
 طبیب بیمار را شفا داد و امیرشکریا را روزی بخشید که این چیزهای دیگر است اگر چه در
 لفظ با او مشابه است - و هر یکس یا او را نیست و او در چیزهای دیگر حلول نکند و نه با چیزی
 دیگر متحد گردد - و چیزهای حادث بذات او قائم نتوانند شد - پس نه در ذات او حدوث
 است و نه در صفات او و جز این نیست که حدوث در تعلق صفات است به تعلقات
 آنها تا که افعال ظاهر شوند - و حقیقت این است که آن تعلق نیز حادث نیست -
 آری متعلق حادث است - پس احکام تعلق به تفاوت ظاهر شوند به سبب تفاوت
 متعلقات - و او تعالی پاک است از حدوث و تعدد از هر وجهی - نه جوهر است و نه
 عرض - نه جسم است و نه در جای معین و نه در جهت معین که سولیش با این و آن اشتراک
 توان کرد - و حرکت کردن و از جای بجای شدن و در ذات یا صفات تبدل
 پذیرفتن و بهرزه و دروغ هیچ یکی از اینها بر او راست نیاید - و او بالا اعرش است
 چنانکه خولقتن را با او ستوده لیکن نه بمعنی در جای معین و وجهی معین بودن -
 بلکه حقیقت این فوقیت و استواء جز او و جز کسانیکه در علم بدرجه یقین رسیده اند

از آنان که خدا تعالی ایشانرا از نزد خود علم بخشیده هیچکس نتواند دانست. و او مومنانرا
 در قیامت مرئی خواهد شد بدو طریق. یکی آنکه بر ایشان ظاهر شود و ظاهر شدن بسیار زایدتر
 از تصدیق عقلی پس گویا که رویت به بصر باشد اما بغیر محاذات و متقابله و جهت و رنگ
 و صورت باشد و باین طریق معتزله و غیر ایشان قائل گشته اند و آن حق است و خطا
 کردن معتزله در تاویل رویت باین طریق منحصر کردن ایشانست رویت را در همین
 طریق. دیگرے آنکه او تعالی پر اسے آنها مانند ستاره ز روشن صورت پذیرد چنانکه
 در حدیث آمده. پس خواهند دید او را بنظر با سے خوشترین در صورت و رنگ و مواجہ
 بطوریکہ در خواب واقع شود چنانکه خبر داده باین معنی رسول علیہ السلام کہ فرمود دیدم
 خدا سے خوشیش را در خوشترین صورتها. پس خواهند دید آنچه چنانکه در دنیا خواب می بینند
 و این هر دو طریق را نامی همیم و اعتقاد بان داریم و اگر خدا و پیغمبر او جز این دو طریق از
 رویت چیزیے دیگر مراد داشته اند پس بتحقق با ایمان آوردیم بمراد خدا تعالی و رسول او
 اگر چه بعینہ آن مراد اندانسته ایم آنچه خدا سے خواست شد و آنچه ته خواست نشد. پس
 کفر و گناه با با فریبش و اراده اوست نه برضای او. و او بے نیاز است. در ذات
 وصفات خوشیش به چیزیے محتاج نیست. کسی بر و حاکم نیست. و از واجب کردن
 کسی بر و چیزیے واجب نشود. آرے گامپ چیزیے وعده کند پس آن وعده را وفا
 کند چنانکه در خبر آمده پس خدا او را رضامن می باشد. و جمله افعال او حکمت و مصلحت را
 شامل باشد کہ ما او را ندانیم و بر و لطف جزئی خاص واجب نباشد و نه اصلاح خاص و قبیح

از نیستی در و کار یک کند یا امر فرمایند نسبت جوهر و ظلم با و نتوان کرد - او تعالی در چیز پاکیه
 پیدا کرده و حکم نموده حکمت را رعایت میکند - نه آنکه خود را و صفات خود را به چیزه کمال
 در پدیا با و حاجت و غرض داشته باشد که این ضعیف است و قبیح است و سواسه
 او کسی حاکم نیست - پس در حسن قبیح اشیا عقل حاکم نیست و نه در بودن افعال سبب
 بر اے ثواب و عقاب - حسن و قبیح اشیا را ازین روست که او تعالی یا او امر فرمود و مردمان
 را با و تکلیف داده - پس بعضی ازین چیزها چنان هستند که عقل سبب مصلحت و مناسبت
 او بر اے ثواب و عقاب می داند و بعضی از آنها بجز خبر دادن اینها از خدای تعالی در یافت
 نه شود - و هر صفتی از صفات او بذات خود واحد است و از روی تعلق خیر تناسلی و
 خدایتعالی را ملائکه اند علویون مقرب بارگاه و ملائکه اند موسول بر نوشتن اعمال و حفاظت
 بندگان از خطرات و راغب کردن لطف خیر و تحریک میکنند بنده را تحریک خیر - هر یک
 را مقام خاص است حکم خدا را خلاف نموانند کرد - وی کنند با آنچه حکم کرده می شوند
 و از مخلوقات الهی شیاطین اند که مردمان را تحریک شر میکنند - و قرآن کلا نیست که
 خدایتعالی ببنی با محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی کرده - و ممکن نیست هیچ
 آدمی را که سخن گوید با او خدا مگر با شارت یا از پس پرده یا بفرستد فرشته را - پس نازل
 کند بحکم خدا آنچه خدا خواسته است - پس این است حقیقت وحی و در نامهای خدایتعالی
 یا صفات او ایجاد روان نیست - پس اطلاق موقوف بر شرع الهی است - و معاجد جسمانی
 حق است جسمها محسوس شود و روح در و با آید - و ابدان همان باشند که بودند شرعاً

و عرفا - اگر چه درازی پذیرند یا کوتاه شوند چنانکه در اخبار آمده که دندان کافر مثل احد دراز گردد
یا آنکه ازان لطیف تر گردد چنانکه در صفت جناتیان وارد شده - و این بیان مانند که گوید که
همانست که جوان شده و پیر گشته اگر چه جزا هزار بار در روز مختلف گردد و جزا و حساب و صراط
و میزان حق اند و در قبح و بهشت حق است و آن هر دو امر و زهرم موجود هستند و نفسی به
تصویر معنی تمام آنها وارد گشته پس هر دو آنجا هستند که او تعالی خواسته چه مخلوقات الهی در
عالمها و او را احاطه نکرده ایم - و مومن که صاحب کبیره باشد همه در آتش نخواهد ماند
و این جهان است که خدا تعالی گفته ان تجتنبوا البهائم انتم تنهون عنه یکفر عنکم سیئاتکم
(ترجمه) اگر اجتناب از کبیرا از کبیرا منتهیات نابود سازیم از شما صغائر شمارا - یعنی به سبب نماز
و کفارات - و کبیرا را عفو کردن جایز است - مگر آن که افعال الهی در دنیا و آخرت بدو گون
هستند یکی آنکه موافق سنت الهی است و دیگری آنکه بر سبیل خرق عادت است - و
عفو از کبیرا آنرا که بغیر توبه مرده اند جایز است از قبیل خرق عادت - و این طریق
تطبیق است در نصوص که در نظام هر با هم متعارض گشته - و شفاعت حق است در حق
کسی که خدا تعالی بر او اذن داده و شفاعت کردن رسول صلی الله علیه و سلم
اهل کبیرا را از استخوانش حق است و آنجا که نفی شفاعت وارد شده مراد ازان آنچنان
شفاعت است که بغیر اذن خدا تعالی و مرضی او باشد - و عذاب قبری فاسق را و در نعمت
بودن مومنان از حق است - و سوال منکر و نکیر حق است و بعثت رسل بسوئے خلق حق
است و تکلیف و اذن خدا بندگان را با او امر و نواهی بر زبان انبیا حق است - و انبیاء از

دیگران ممتاز هستند بجز آنیکه در دیگران یکی یا قه نشود که دلالت کند بر نبوت شانی
 از آنجمله خرق عادت است و سلامت فطرت ایشان و کمال در اخلاق ایشان و سوا
 آن و انبیا از کفر و بالاراده از ارتکاب کبائر و اصرار بر آن معصوم اند. خدا ایشانرا نگاه
 می دارد از آن بسبب طور (۱) ایشانرا و خلقت سلامت فطرت بخشید و در اخلاق کمال عت
 و سپس ایشانرا به معاصی رغبتی نه باشد بلکه پیوسته ازان متنفر باشند (۲) بر ایشان وحی
 فرستد که معاصی را جزا سے بد باشد و بر طاعات ثواب داده شود. پس این امر باز دارنده
 باشد از معاصی (۳) خدا در میان ایشان و معاصی حاصل شود به تنبهاط لطیفه غیبیه
 چنانکه صورت یعقوب علیه السلام در قصه یوسف ظاهر آمد که انگشت بندان می گزند
 و محصلی الله علیه و سلم خاتم انبیا است بعد او هیچ نبی نباشد. و دعوت آنحضرت عام است
 جمله انس و جن را. و آنجناب افضلترین انبیا است هم باین فضیلت خاصه و هم بخصیصات
 دیگر مثل آن. و کرامات اولیا و ایشان مومنان هستند که عارف ذات و صفیات الهی
 هستند و ایمانهاے خود را نیک کرده اند حق است خدا با و اگر ارم کند هر که که خواسته باشد
 و امتیاز بخشید بر جمیع خویش هر که که پسندد و شهادت میدهم بحدت در حق عشره مبشره و
 فاطمه زهرا و خدیفه و عائشه و حسن و حسین رضی الله تعالی عنهم اجمعین. و بایشان اقتدار
 و ابریم و می شناسیم عظمت درجه ایشان در اسلام و همچنان اهل بدر و اهل بیعت رضوان
 را. و ابوبکر صدیق امام برحق بعد از رسول صلی الله علیه و سلم پس عمر پس عثمان پس علی
 رضی الله تعالی عنهم. پس خلافت تمام شد و بعد او با دشاهت جابرانه است. و ابوبکر

رضی اللہ تعالیٰ عنہ افضلترین مردمان است بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس عمر رضی اللہ عنہ و افضلیت از هر وجه که نسب و شجاعت و قوت و علم و مانند آن همه را شامل باشد مراد نذاریم بلکه این افضلیت از روی عظیم النفع بودن ایشان است در اسلام پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمانرواست و ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہم هر دو وزیران آنجناب اندازین رو که ایشان را در اشاعت حق جتته بالغ بوده زیرا که نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در وجهت است جتته است که از ان مرضی خدا را اخذ میکنند و جتته که آنرا به خلق عطا میکنند۔ و ایشان را در عطا به خلق و تالیف مردم و اجتماع آنها و تدبیر جنگ و بطولی است۔ و باز بانها خود را بنده می داندیم از ذکر صحت مگر به نیکی۔ و ایشان در دین پیشوایان ما در دنیا و آخرتند۔ و بد گفتن ایشان را حرام است و تعظیم ایشان واجب و ما کسی را از اهل قبله کافر نگوییم مگر در آن که انکار از قادی مختار باشد یا عبادت و دیگرے غیر از خدا یا انکار قیامت و انبیا و تمام دیگر ضروریات دین باشد۔ و امر بالمعروف و نہی عن المنکر واجب است اما شرط آنست که به فتنه نکشند و قبول او گمان غالب باشد۔ پس این عقیده من است اعتقاد داریم خدای تعالی بآنها در ظاهر و در باطن و ستایش مر خدای را هست و اول و آخر و ظاهر و باطن۔

بِأَخِيهِ



